

که ویرا گفت ای پسر موفی تو بختا نه خویش خواری کی بکخواهی اگر من بخواستم
 بخواندی و بنا و زدی وی گفته که خداوند اگر من ترا از پسر و زنی می پرستم
 در دو و نیم فرس و آن را با میبده شش می پرستم هرگز در اینجا جا می مده و
 میار و اگر هر چه می پرستم یک دینا بنی و پس از آن هر چه خواهی کن **ابو احمد القاسمی**
قدس الله تعالی ستر وی از قدمای مشایخ بوده نام وی مصعب بن محمد
 البغدادی است که او بنده که اصل وی از مرو است از اقران چند بوده و دریم و فی
 القاصی حج ابو احمد القاسمی سنه تسعین و مائین و مائین که بعد از این
 الحاج شکیل ابو احمد القاسمی گفته که روزی در میان قوم بودم که گفتند که از آن
 من در میان سخن از من ببردند که تو گفتی آن من شیخ الاسلام گفت نه آن
 در میان صوفیان که گویند از من یا غلبین من از ادب ایشان گفت که خود را
 در میان باری چیزی ملک نه پسند مکن ضرورت ظاهر شیخ سیر و آنچه
 که چون صوفی بگویند که غلبین من یا از من باید که درونگری نبی که بیان را
 ملک نباشد چون احمد القاسمی پیدار شد و مختصر گفت گفت خداوند اگر
 مرا بزرگ تو هیچ قدر بودی من از من بین المنزلیان بودی ضرورتی واقع
 وی داد و محقه بیرون آوردند که بجای دیگر بگردد راه بمزد ابو العزیز **الحسنی**
بسم الله تعالی از محققان بود صاحب آیات و کلمات در عشق
 بعین جمع رسیده بود و احوالی خواندند شیخ ابو عبد الله خفیف او را و

بنی حج که از ابو احمد القاسمی و رساله
 روایت و توفه از محبت و در مکران
 و تبارفت بعد از ترکش تمامیان
 با خود

بنی در موصی بودی که محلی
 اقامت بنویسند میان راه

بنی در موصی بودی که محلی
 اقامت بنویسند میان راه

داشتی و با او مزاج کردی و تو نیز در شبها از آن درنگانی خود نویسد که شش بار ملت
 خود را پیش خود خواند و گفت ای پسر خدای مرا بشما یک حاجت رو بخواید که گفتند
 آری گوی گفت چون مرا اینجا می آید مرا در کویستان کران دفن کنید یا نه خیرین
 گفتند که این چیست گفت خداوند گفته بودم که اگر مرا بزرگ تو هیچ قدری هست
 مرا بطر سوس بر کرده اکنون اینجا می پریم و انستم که مرا بزرگ تو هیچ قدری
 نیست عنقریب در وی آثار صحت بد بیاورد و بخوایست و بطر سوس بد و اینجا
 رفت بکازین طایفه گویند که بر ابو العزیز دلا میزد و در نظر سوس و هر دو را وی
 آما س کرده بود و از سرون وی تا از او بشکافته بود ویم و خون بسیار می رفت
 و حال عجب داشت بکاز وی پر سید که چون گفت چنین کی می سی ما هنوز نگفته
 که **مسی الضم ابو عبد الله القاسمی قدس سره الله تعالی** و یکدگر قهر و تکران
 این طایفه است وی گفته که در بعضی سیاحت خود در کشتی نشسته بود و بادی
 برخاست و طوفان عظیم شد اهل کشتی بدعا و تضرع درآمدند و نذر ها کردند و
 گفتند تو نیز نذر کن گفت من از دنیا محترمه چه نذر کنم الحاج بسیار کرد و گفتیم
 ا خدا ی تعالی نذر کرده که اگر آنچه در این خلاص بایم هرگز کشتن فیل بخویم گفتند این
 چه نذر داشت که می کنی هرگز هیچ کس کشتن فیل خورده است گفتیم همین در طوطی
 من افتاد و خدای تعالی بر زبان من گذاشت ناکاه کشتی شکست و من با حاجتی بر کنار
 و چند روز گذشت که هیچ نخریم در میان آنکه نشسته بود و ناکاه فیل بچه

حاجه از بعله السلام و در آن احوالی
 سوت سنی لغوی بود و در این

دستی